رسالۂ

مبارکۂ رکن رابع

سنہ ۱۳۱۳

رسالهٔ مبارکه

رکن رابع از تصنیفات

سید العلماء و المجتهدین

اکمل الفقهاء و المحدثین عالم ربانی و

حکیم صمدانی مولانا حاج محمد

کریمخان کرمانی اعلی الله

مقامه و

رفع فی الدارین

اعلامه

بسم الله الرحمن الرحیم

ثنای حمید خداوندی را سزا است جلت عظمته که پادشاه
جهانیانست و درود نامعدود پیغمبری را روا است علت
مکانته که خلیفة الله در بندگان است و ستایش بی احصا اولیا
او را بجا است عزت جلالهم که جانشینان اویند و تکریم
بی منتها اولیاء ایشان را شایسته است قربت مکانتهم
که حافظان ملتند و نکوهش لا یحصی اعدای ایشان را
بایسته است عمت قلوبهم که منحرفان آلتند
چنین گوید بندهٔ اثیم کریم بن ابراهیم که نور چشم موفق
مسدد و فرزند مکرم مؤید محمد رحیم وفقه الله لمراضیه و جعل
مستقبله خیرا من ماضیه از دار الخلافهٔ طهران مراسله نوشته بود

که جناب

جناب جلالت مآب اجد افخم اکرم اعظم مرکز دایرهٔ [illegible]

قطب کرهٔ عظمت کیوان آسمان ابهت و شمس فلک

رفعت اخی سپهسالار اعظم اکرم افخم دامت ایام

شوکته و ثبتت ارکان دولته سؤال فرموده اند

مسئلهٔ رکن رابع که در السنه و افواه در این زمانها جاری و

در هر کوچه و برزن این اوقات ساریست که این چیست

و مراد از این کیست و مذکور نموده بود که جواب بقدر

مقدور عرض شده است ولی طبع مستقیم ایشان

بآن قناعت ننموده و باید تحقیق این مطلب را بنمایید

و چند ورقی در این باب املا نمایید حقیر هم اجابةً لمسئو

له و بجهة زدودن غبار شبهه از طبع صافی و ضمیر منیر

ایشان این چند ورق را نوشتم امیدوار از تأیید

حضرت کردگار بتوسط حضرت بقیة الله عجّل الله فرجه

چنان میباشم که طوری نوشته شود که بکلی غبار

میرزا محمد خان

شبه از خاطر عاطر ایشان زدوده شود و حق از باطل ظاهر
گردد اولاً عرض میشود که آنچه نگاشته میشود بهمین خلق
زمین املا میشود بلکه آنچه گفته میشود و نوشته املا میشود
اولاً بر کرام الکاتبین ما یلفظ من قول الّا لدیه رقیب عتید
و ایشان در نامهٔ عمل انسان ثبت میکنند و روز قیامت
و در نزد خداوند عالم السّر و الخفیّات و نبی حاکم بر بریّات
و ولی شاهد بر ظواهر و خفیّات بیرون می آورند همان
سند و حجّت است بر انسان هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق
نشاید که انسان سخنی بر خلاف عقیدهٔ خود بگوید یا بنویسد
و فردا در یوم تبلی السّرائر مفتضح شود و ثانیاً اینکه
کتاب منحصر باین نیست حقیر کتب عدیده نوشته ام
اگر چیزی در کتابی نوشته ام نمیتوانم آنرا در کتاب
دیگر انکار کنم و در نزد علما و عقلای روزگار و در همه
اعصار رسوا شوم و در کلام اختلاف پیدا شود پس

لابدم

لابدّم که آنچه در کتابی نوشته ام هرگز از آن تحاشی نکنم
و در صدد ستر چیزی که مستور نمیشود بر نیایم پس آنچه در اینجا
مینویسم همین است دین من و ظاهر من و باطن
من و بر این زنده ام و بر این انشاء الله میمیرم و بر این
انشاء الله محشور میشوم و امیدوارم که بهمین مذهب فائز
بهشت جاویدان و لقای خدای سبحان شوم اگر چه بنا
بعضی از ارباب غرض و عناد و اینها بنا بر این شیوه [illegible]
که میگویند که تو چنین مینویسی و چنین میگوئی و بر این
قسم میخوری ولیکن قلب تو غیر از این است و این سخن
بر خلاف ضرورتست بلکه بر خلاف ضرورت همه مذهبها
بلکه همه عقلا از آن معنی استنکاف دارند از این قبیل
احدی مسلمان نیست چراکه بهر یک میتوان گفت
که تو اظهار اسلام میکنی ولی قلب تو بغیر از اینست
و خود اسلام این قائل از کجا معلوم میشود الّا باقرار

وخود این سخن دلیل غرض و مرض است والا مسلم که باین
گونه بر مسلمی حکم نمیکند باری چون بنا بر اختصار است که خاطر
خاطر ایشانرا ملالی از خواندن نرسد اطناب نمیتوان
کرد و بهمین مقدمه اکتفا میشود بدان ایدک الله وسددک که
که این رکن رابع اساس عالم و بنیاد عیش بنی
آدم است و فریضه در جمیع شرایع از شرع آدم تا
خاتم بوده و امر تازه نیست که اختراعی تازه شده باشد
و بدعتی در مذهب و ملت پیدا شده باشد زیرا که اهل
جمیع ملل از ملت آدم تا خاتم معترف و مذعنند که
خدائی بیرون از حد ادراک خلایق دارند که همه مخلوق
او هستند و همه را او از عدم بوجود آورده و واجب
است شکر نعمتهای او و متابعت او امر او و اجتناب
از سخط او و صرف کردن نعمت او در رضای او و
بدیهی است که همه مردم نمیتوانند که بعلم خود عالم برضا

و غضب او باشند و بدیهی است که همه پیغمبر نیستند
که بی‌واسطه از خداوند اخذ کنند پس همه ملتها معترف
شدند باینکه خداوند برگزیند از میان مخلوقات خود کسی را
و او را باعلی درجات قرب خود فایز گرداند و باو نفسی
و نور الهی دهد که بتواند از خدای غیب الغیوب علم رضا
و غضب او را تعلیم گیرد و بسوی خلق برساند و پیغام
آور و پیغام بر باشند و اگر چنین کسی نباشد مخلوقات
علم برضا و غضب او پیدا نکنند و چون ندانند گاه باشد
که نعمت او را در غضب او صرف کنند و کفران نعمت
خالق و رازق خود را نموده باشند و این در نزد
عقلا همه قبیح است پس خداوند در هر امتی یکی را
برگزید و او را بقرب خود فایز گردانید و خلعت
نبوت بر او پوشانید و او را خلیفه و قائم مقام
خود گردانید و پیش کار جمیع عوالم خود ساخته و او را

معصوم و مطهّر از هر خطائی و لغزشی و سهوی و نسیانی قرار داد تا بندگان یقین کنند بصحّت قول او و حجّت بر خلق تمام باشد پس گفتار او گفتار خداست و کردار او کردار خدا و دیدار او دیدار خدا و چون بایستی که بشر باشد تا سایر بشر او را ببینند و از او بفهمند و کلام او را درک نمایند و جاری شد آنچه بر سایر بشر جاری شد از اعراض دنیا از گرسنگی و سیری و تشنگی و سیرابی و مرض و صحّت و تولّد و موت پس در حکمت لازم شد که آن پیغمبران بمیرند مانند سایر بشر و چون بمیرند اگر کسی را در میان امت خود نگذارند که حفظ دین و شرح مشکلات آنرا بکند و حکم باشد در میان امت او بکلی آن دین از میان میرود و فرمشته میشود و رضا و غضب خدا از میان میماند پس هر نبی را خلیفه ایست و ولی عهد نیست

که دین و امت خود را باو بسپرد و او بعد از وی جانشین
اوست و حفظ دین او را می کند و عالم در میان امت
اوست پس گفتار او گفتار نبی است و کردار او کردار
نبی و دیدار او دیدار نبی و باید معصوم و مطهر باشند
مانند نبی و چون این نبی و این وصی هر دو بشرند و در
روی زمین در شهر معینی است و در محله معینی و در
کوچه و خانهٔ معینی و نمیشود جمیع روی زمین را خود
بنفسه برای هر حکمی بگردد و هر روز و هر ساعت که حکمی
دارد بیاید خود بنفسه هر موضعی از زمین که مسکون یکنفر
انسان است برود و بآن یکنفر انسان آن حکم را
برساند و خلاف نظم بشر است پس لامحاله آن
حجتها و سایر رعایا که در اطراف بلاد هستند باید
راویان اخبار و ناقلان آثاری داشته باشند که امین
و ثقه و حافظ آن آثار و ضابط آن اخبار باشند و باطراف

دنیا بروند و آن فرمایشات را با طراف عالم زن
و مرد و بزرگ و کوچک و عالم و جاهل برسانند چنانکه
خداوند در قرآن میفرماید وَجَعَلْنَا بَیْنَهُمْ وَبَیْنَ الْقُرَی الَّتِی
بَارَکْنَا فِیهَا قُرًی ظَاهِرَةً وَقَدَّرْنَا فِیهَا السَّیْرَ سِیرُوا فِیهَا
لَیَالِیَ وَأَیَّامًا آمِنِینَ و معنی آیه چنانکه ائمه علیهم السلام
فرموده اند اینست که خدا میفرماید که ما قرار دادیم
میانه ائمه هدی و میانه سایر رعایا را و بیان آثار و حلال
اخبار فقهای عالیمقدار چند را و حکم کردیم که رعایا از
آن واسطه کان بگیرند شب و روز ایمن باشند
و باز در قرآن می فرماید وَمَا کَانَ
الْمُؤْمِنُونَ لِیَنْفِرُوا کَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ کُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ
طَائِفَةٌ لِیَتَفَقَّهُوا فِی الدِّینِ وَلِیُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا
لَعَلَّهُمْ یَحْذَرُونَ حاصل معنی اینست که همه مؤمنان
نمیتوانند که از شهرها و منزلها و اهلهای خود بیرون روند

و بآن شهری که حجة خداست برسند پس چرا از هر گروهی
بعضی بیرون نروند بآن شهرها تا بخدمت حجت خدا برسند و
طلب دانش در دین خدا بکنند و چون برگردند بسوی
قوم خود برسانند و آگاه کنند ایشان را تا شاید آن بازماندگان
هم از عصیان خدا حذر کنند و کفران نعمت منعم ننمایند
پس معلوم شد که بعد از حجتهای خدا واسطه گان باید باشند
که دین خدا را در اطراف زمین و اشخاص عباد پهن کنند
تا حجة خدا بر همه کس تمام شود و به همان وجود امام در شهر مدینه
مثلا بر مردم حجت تمام نشود مگر بتوسط واسطه گان چنانکه
عریضه نوشتند بحضرت بقیة الله عجل الله فرجه که چون بشما
دست رس نداریم در حوادثی که واقع میشود چکنیم فرمودند
اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا
فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله یعنی در حوادث رجوع
براویان حدیث ما کنید که ایشان حجت منند بر شما

و من حجت خدایم پس راویان اخبار و دانشمندان آثار
حجتهای حجت خدایند بر خلق و با وجود ایشان حکمت
کامل و حجت تمام و عذر بر طرف میشود و چنانچه در برابر
خدای عظیم کسانی بودند که ادعای خدائی کردند و
ضرری بخدائی خدای بر حق نداشت و در برابر نبی
بر حق کسانی بودند که ادعای نبوت بباطل میکردند
و ضرری نداشت بنبوت نبی بر حق و نور پنهان
نمی ماند و در مقابل ولی بر حق جمعی ادعای خلافت
کردند و ضرری بحال اولیاء بر حق نداشت و نور
حق پنهان نماند و نمی ماند و همچنین در مقابل راویان
و دانشمندان ثقه امین و حافظ دین مبین راویانی
کذاب بر خدا و رسول هستند که افترا بر خدا می بندند
و دروغ بر پیغمبر پاک میزنند و از زبان حجتهای خدا
حکمی چند میگویند و اینها حجتهای ولی خدا نیستند بلکه

حجّت های ولیّ خدا کسانی هستند که ثقه و امین باشند و زاهد در دنیا و راغب در آخرت و متّقی و پرهیزکار و مخالف هوا و متابع مولای خودشان باشند و شب و روز همّت ایشان نشر دین مولای خودشان باشد نه جمع کردن مال دنیا و تحصیل کردن ریاست و دین خدا را دکان خود قرار نداده باشند که بضرر رفتن دین دنیا تحصیل کنند اگر چنان راویان پیدا کردی اینها باید حجّتهای امام زمان بر خلق و باید دین خدا را از اینها آموخت و پیروی ایشان کرد پس چهار امر در اینجا پیدا شد که همه را باید شناخت و اعتقاد کرد اوّل خداوند عالم که خالق ماست از عدم و رازق و مالک ماست دوّم حجّت او و خلیفهٔ او در میان خلق که بتوانند از او بگیرند و بما برسانند و پیغام او را درست بسوی خلق برسانند سیّم ولی عهد آن پیغمبر که او را جانشین خود

و قائم مقام خود می کند در رحلت خود و بعد از خود و همچنین
جانشینان در هر عصری که اینها همه باید معصوم و مطهر
باشند و اینها حجتهای آن پیغمبرند بر عباد و چهارم راویان
اخبار و حاملان آثار و دانشمندان عالی تبار و رسانندگان
باطراف عالم و اینها حجت های ولی عهد هستند بر ضعفا
که دست رس ندارند که خدمت ولی برسند و مدار تدین
بر معرفت دین چهار است خواه ملت آدم باشد
یا ملت نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و خاتم صلوات
الله علیهم یا غیر ایشان در هر مذهبی و دینی این چهار را افراد
باید شناخت و الا انسان بآن مذهب متدین نیست
و اگر از علمای هر ملتی از یهود و نصاری و مجوس استفتا
کنند می گویند معرفت این چهار واجب است و این چهار رکن
دینند که اگر یکی نباشد بنیاد دین منهدم میشود و حال انهدام
لفظ رکن سبب وحشت است یا چهار بودن سلب

۱۰ اضطراب

اضطراب شده است بلکه اساس عیش بنی آدم بر اینست زیرا
که شکی نیست که پادشاه ظل خداست و آیه سلطنت خداست
و وصول رعیت باو ممکن نیست و همه را آن تقرب نیست
که بتوانند طاقت حضور او را بدارند که بر رضا و غضب او
اطلاع پیدا کنند پس پادشاه در قصر جلال عظمت خود از
دید رعایای ضعیف مخفی است و کسی را حد آن نیست که به
حضور باهر النور او برسد پس از اینجهة پادشاه بر می
گزیند از میان رعایای خود کسی را که پیش کار و قائم
مقام و جانشین او باشد در میان رعایا و معصوم از
خلاف رضای پادشاه باشد که یکسر مو خلاف را
سلطان نگوید و براهی جز سوی او نپوید پس گفتار او
گفتار پادشاه شود و دیدار او دیدار پادشاه شود و رفتار
او رفتار پادشاه بلکه او پادشاه ظاهر باشد و سلطان
پادشاه باطن پس حکم او حکم سلطان و رد بر او رد بر سلطان

در رضای او رضای سلطان و حرمت او حرمت سلطان و
مطیع او مطیع سلطان و یاغی بر او یاغی بر سلطان و دوست
او دوست سلطان و دشمن او دشمن سلطان پس او پیغام
او راست از جانب سلطان بر رعیّت و پیغام بر راست
از جانب رعیّت بسلطان و او را طاقت قرب سلطان نیست
و پس ابعد از آن پیشکار را بدل او حکام باید باشد
در هر بلدی از بلاد ملک که فرمان های پیشکار سلطانرا
بمردم برسانند بعد میان این حکّام و سایر رعایا نوکرانی
هستند که نوکر دیوانند و رسانندگان احکام پیشکار
بسایر رعایای ضعیف پس بر رعایای ضعیف واجب است
که تمکین جمله دولت را بنمایند که اوّل آنها پادشاه اعظم
است و دوّیم پیشکار اعظم و سیّم حکّام های مکرّم
و چهارم نوکران دیوان که حامل حکم پادشاه میشوند باطراف
عالم و در حقیقت نزد هریک از نوکران پادشاه نزد پادشاه هست

وحبّ او حبّ پادشاه و بغض او بغض پادشاه و اهانت
با او اهانت بپادشاه و طاعت او طاعت پادشاه
و عصیان او عصیان پادشاه پس این چهار صاحبان
حکمند و اطاعت و معرفت صاحبان حکم واجب اوّل
پادشاه که ملک ملک او و حکم حکم او دوّم پیشکار
اجلّ افخم که حکم او حکم پادشاه است سوّم فرمانفرمای
او و حکام باطراف که حکمشان حکم پیشکار است
و چهارم نوکران دیوان که حکمشان حکم حکام و ازین چهار
که گذشتی مقام رعایای ضعیف است که باید همه
مطیع و منقاد باشند برای این چهار و نوکران دیوانی
با حکّام اند و حکّام مساوی با پیشکار و پیشکار مثل
پادشاه پس معلوم شد که بنای عیش بنی آدم درین
دنیا باین چهار رکن است و تا رعیت این چهار را نشناسد
رعیتی نمی توانند بکنند و ناشناسکان ضد این چهار را نشناسند

بندگی خدائی نتوانند بکنند خواه بر ملت آدم باشند یا نوح
یا ابراهیم یا موسی یا عیسی یا خاتم صلّی الله علیه واله
و علیهم پس چگونه این حرف بدعتست و چگونه تازه در دین
خدا چیزی داخل کرده ام این همان حرفیست که از
وقتی که اسلام پیدا شده بلکه از وقتی که حضرت آدم ع
بر زمین آمده این حرف را آورده است و این همان
حرفی است که همه علما از قدیم الایام گفته اند که بعد
از پیغمبر و ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین مردم بر
دو قسم اند یا مجتهدند یا مقلّد و بر هر کس که مجتهد نیست
فریضه است اطاعت مجتهد و تقلید او در احکام الهی
پس بر عوام ناس واجبست چهار رکن را بشناسند
اوّل معرفت خدا دوّم معرفت پیغمبر سیّم امام چهارم
مجتهدین را که تقلید کنند و آن مجتهدین احکام آل محمد
علیهم السلام برای عوام بیان نمایند و آن مجتهدین جمعها

ائمه اند بر مردم پس معلوم شد که این قول قول جمیع اهل
ملتهاست و قول جمیع عقلاست و مجمع علیه کل علماست ثانی
که رد می کنند سخن را یا ندانسته اند و یا دانسته اند و عناد
می کنند و شاید که بر این معنی لباسها پوشانند از راه عناد که رکن
رابع مقامی مثل امامت و گاه باشد که بگویند فلانی خود را
رکن رابع میداند و رکن رابع را هم منحصر در فرد و مفترض
الطاعه میداند و گاه باشد که بگویند فلانی مدعی سلطنت
است و این حکایت رکن رابع اسباب ادعای سلطنت
است و خود را امام سیزدهم قرار داده و از این قبیل
مزخرفات بگویند شیخیه را حجت باطنیه بالاجماع خذلهم الله
قرار دهند و اظهار کنند که اینها هم طالب فساد در مملکت
و خیال خروج در مملکت دارند و سالهای دراز است و
چهل و پنجاه سال است که اعادی این گونه تهمتها زده
اند و نزد هر کس گفته اند اگر قومی خیال فاسد داشته باشند

در مدت پنجاه سال آیا ابداً اثر از آن بروز نمی کند و آیا میشود
که کسی که خدا را شناخت و طوق شریعت را در گردن خود
گذاشت پیرامون فساد گردد والله العلی الغالب و بجز حضرت
بقیة الله عجل الله فرجه که اینها افتراست و محض عداوت و
کار دشمن همان است که پیش هر کسی دشمن خود را بطور
مناسب آنکس متهم می نماید والا بحق خدای منتقم قهار
که هیچیک از این تهمتها واقعیتی ندارد و بجز افترا نیست لکن
چه میتوان کرد پیغمبران خدا و ائمه هدی سلام الله علیهم
از شر زبان دشمنان ایمن نبودند و انگهی که فتنه و خیال
خروج برای عالم برزخ است یا روز قیامت عمرم
بشصت قریب شد و ریش سفید گشته و دندانها ریخته و
قوی و مشاعر بتحلیل رفته و تن علیل و رنجور مانده و در گوشه
ده خرابی منزل گزیده و مرتکب هیچ گونه امری نیستم
و هیچ ریاستی و ولایتی و حکومت شرعی و تولیت وقفی

۱۰۲م

ندارم و با هر فقیری در درس و بحث خود و دعای دولت
قاهره شبی به روز و روزی بشب می آورم آخر این خیال
تا کی بروز میکند و انشاء الله دار فانی را بسلامتی دین
و دنیا وداع کرده با عادی می گذاریم و کذب ادعاهای
ایشان آن وقت ظاهر میشود باری آنکه عرض شد یک
معنی رکن رابع است و گاه باشد که بملاحظهٔ این گویم
که رعایا هم جنود سلطان اند لیکن جنود عامه که در نزد
حاجت همه باید بخدمت و نصرت سلطان مبادرت
کنند چنانکه نوکرهای خاصهٔ دیوان جنود خاصه اند پس
باین لحاظ همه ماسوا و حکام نوکر پادشاه میباشند و
از اینجهة کسی از خارج مملکت اگر برعیت پادشاه هم
بخواهد بیحرمتی کند بیحرمتی پادشاه شده و عداوت
با رعیت پادشاه عداوت با پادشاه است و دوستی
با رعیت پادشاه دوستی با پادشاه و حرمت آنها

حرمت پادشاه است واهانت آنها اهانت پادشاه
پس همه نوکر پادشاه اند پس بر این قیاس گاهی جمیع
مؤمنان را از علماء و جهال باسم شیعیان ذکر میکنیم
و اولیاء ائمه علیهم السلام میگوئیم و میگوئیم دین خدا
چهار رکن دارد اوّل معرفت خدا جلّ و علا دوّم
معرفت حضرت رسالت پناهی صلّی الله علیه و آله
سیّم معرفت ائمه هدی سلام الله علیهم چهارم
ولایت اولیاء الله و برائت اعداء الله نظر بآنکه بشری
جز امام رعیّت است و از اولیاء امام است خواه
راوی باشد و خواه نباشد و باین معنی همه جمیع
ملّتها اجماع دارند زیرا که با ایمان نمیسازد که کسی بگوید که
من ایمان بخدا آورده ام ولی هر کس با خدا دوست باشد
من او را دشمن میدارم و هر کس با خدا دشمن است
من او را دوست میدارم یا بگوید من بمحمّد و علی علیهما السلام

ایمان آورده ام ولی هر کس محمد و علی را دوست دارد
من او را دشمن دارم و هر کس محمد و علی را دشمن دارد او را دوست
دارم دیگر بابا ودی بماند که کسی بسلطانی بگوید من اخلاص
کیش شما هستم ولی هر کس اطاعت شما را بکند در دوستی
شما را ننماید من او را دشمن میدارم و اگر بتوانم او را
بکشم و من دشمن شما را دوست میدارم و هر کس یاغی
با شما باشد من جان و مال در راه او میدهم پس معلوم
شد مقام دوست تو کسی است که با دوست تو دوست
باشد و با دشمن تو دشمن و دشمن تو آن کسی است که با دوست
تو دشمن باشد و با دشمن تو دوست پس باید بدانیم دوست
علی علیه السلام کسی است که دوستان علی را دوست
دارد و دشمنان علی را دشمن چنانچه حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرمودند دوست دارد دوستان علی را
اگر چه کشنده پدر و پسر تو باشند و دشمن دارد دشمنان

علی را اگرچه پسر و پدر تو باشند پس از این جهت گفتیم ایمان
چهار رکن دارد رکن چهارم او دوستی دوستان
خداست و دشمنی دشمنان خدا و تخصیص این چهار
بهمان جهت است که گذشت که دین اصلی دارد و فرعی
اصلش این چهار بود که خدا صاحب دین است و رسول
که مبلغ دین و امام که شارح دین است و شیعیان
که حامل دین‌اند پس این چهار باین اعتبار اصل دین‌اند
و از این که گذشتی عقاید و اعمال دین است و معرفت
همه لازم است و بقول ملاها اثبات شیئ نفی ما عدا نمی‌کند
و بر این معنی از امت آدم گرفته تا خاتم همه اقرار دارند
در دنیا هیچ گبری نیست که بگوید معرفت خدا و ایمان
بزردشت واجب ولی دوستان زردشت را
باید دشمن داشت و دشمنان زردشت را باید دوست
داشت هیچ یهودی نمیگوید که باید ایمان بموسی و یوشع

آورد و ولی دوستان موسی را باید دشمن داشت و دشمن
او را باید دوست داشت و همچنین هیچ نصرانی نمیگوید
که باید ایمان بعیسی و شمعون آورد و ولی دوستان
او را باید دشمن داشت و دشمنان او را دوست پس
وقتی که یهود و نصاری باین معنی راضی نشوند چگونه اعادی
آنکه مدعی اسلامند باین معنی راضی میشوند که رکن رابع را از
دین بیرون کنند و مراد از رکن رابع دوستی دوستان
خداست و دشمنی دشمنان خدا و مراد ما از رکن رابع این
دو معنی است و کتب ما از فارسی و عربی پر است از
این معنی و در هر منبر ما این حرف را زده ایم و اما اختصاص
امر بمذهب شیخیه بجهة آنست که ایشان زیاد در این
مسئله گفتگو کرده اند و نوشته اند و احادیث ذکر کرده اند
و اول کسی که این سخن را ثبت کرده و با دلیل و برهان
ذکر فرموده شیخ مرحوم اعلی الله مقامه پس سید مرحوم

اعلی الله مقامه است نه آنکه این مطلب نبوده و ایشان اختراع
کرده اند مثل آنکه میگویند فلان کس حکمت ملاصدرائی میداند
و نسبت حکمت را بملاصدرائی میدهند و حال آنکه حکمت
همیشه بوده ولی معنی این نسبت اینست که ایشان منقح
کرده اند و بطور خاصی بیان کرده اند و منتشر کرده اند مثلاً
میگویند اصول ملاشریف و علم اصول همیشه بوده
ولی او را در کربلا منقح کرده و منتشر کرده حال این مسئله را هم
نسبت بشیخ میدهند که آن بزرگوار منقح کرده و بسط بهتر فرموده
و اطراف آنرا جمع کرده و در عالم منتشر فرموده نه آنکه این
مسئله را اختراع کرده و در اسلام نبوده و اسلامی غیر از همین
نیست و همه اسلام همین است که ما ذکر کردیم و اگر باین
معنی های مزخرف که خود اعادی میکنند که رکن رابع
یعنی کسی باشند امام و مفترض الطاعه و منحصر در فرد که ما
از این مذهب بیزاریم و خدا لعنت کند صاحب این مذهب را

و عداوت این مذهب را ما واجب میدانیم باری اینست الکلام

اختصار معنی رکن رابع که ما هست دیم هر کس غیر ازین از ما

ذکر کند افتراست و هر کس درین مطلب ما حرفی دارد

سخن خود را ذکر کند و بنویسد تا جواب او را بنویسیم تمّ القلم

مصنفه العبد الاثیم کریم بن ابراهیم فی سابع شهر شوال

سنه اثنتین وثمانین بعد المائتین من الالف

الثانی حامداً مصلیاً

مستغفراً

بسعی و اهتمام فخر التجار والاشراف آقا میرزا ابوالقاسم

صاحب ابن جناب حاجی محمد حسن صاحب ابن مرحوم

فردوس نشان حاجی محمد علی ابن مرحمت پناه حاجی عبد

الباقی طاب ثراهما در بمبئی در مطبع دتا پرساد ونه

سمت انطباع پذیرفت

اعلان

کتاب شرح حالات شیخ اوحد امجد مولانا الشیخ احمد بن
زین الدین الاحسائی اعلی الله تعالی مقامه

کتاب شرح حالات عالم ربانی مولانا حاج محمد کریمخان
کرمانی اعلی الله تعالی مقامه

کتاب شرح خدیثین از مصنفات حضرت مستطاب اجل
اکرم افخم اعظم اشرف والا مولانا الحاج محمد خان
الکرمانی روحنا فداه

کتاب هدایة المسترشد را نیز اعلی هدیة الله ایضاً منه
روحنا فداه

کتاب لوح محفوظ در بیان حقیقت لوح و ثبوت تاثیر کلمه
مبارکه انشاء الله ایضاً منه روحنا فداه

در دار الامان کرمان در قیصریه مرحوم خان اداره
شرکت شیخیه هر کس طالب باشد طلب فرماید

اعلان شرکت تصحیحیه

چونکه آنچه از کتب و مصنفات مشایخ اعلی الله تعالی مقامهم تا
کنون بطبع رسیده است همه بطور مجموع و بقطع بزرگ و
اغلب نیز وقف بود و از این دو جهة کمیاب و گران بود
و بدست هر کس نمی آمد لهذا در این اوان جمعیت توانا
جمعی از اخوان را عزم بر این شده است که آنچه از کتب
و رسائل مشایخ اعلی الله تعالی مقامهم که تاکنون بطبع
نرسیده است و آنچه هم بطبع رسیده است ولکن تنها
در جزو جوامع کبیره است فرد فرد چاپ کنند که هر
کس و اهل هر مرتبه را دست رس بآن جواهر
نوادر باشد و استیذان و استرخاص این مطلب را از سرکار
بندگان حضرت مستطاب اجل اعظم اشرف افخم مولانا
حاج محمد خان روحنا فداه نموده و مأذون و مرخص فرموده
اند و بجهة اینکه فایده این کار عام باشد بطور شرکت

قرار شده است باینطریق که هرکس بخواهد شریک بشود از یک تومان تا هر قدر که میل داشته باشد ممکن است و نیز هرکس باندازهٔ خرج طبع یک کتاب پول بدهد آن کتاب باسم او چاپ خواهد شد

اختیار کل این شرکت جلیله با نواب مستطاب حضرت اجل اعظم افخم مولانا حاج محمد خان روحنا فداه است و تعیین وکلای هر بلد باذن و اجازهٔ آنحضرت است و یک کتبی که شرکت بخواهد بطبع برساند باید باذن و اجازهٔ آن حضرت باشد

وکلائی که در هر بلد معین میشوند مرخص هستند کتب را به نسیه بفروشند

و آنچه از فروش کتب در هر بلد وجه نقد جمع میشود باید فوری ارسال خدمت وکیل کل که در دار الامان کرمانست بشود آنچه از فروش کتب و از دیاد شریکان پول جمع بشود

بازصرف طبع کتب خواهد شد

اسامی شرکاء و وکلای در هر بلد در پشت کتب مطبوعه نوشته خواهد شد

این رساله شریفه را محض اطلاع و اعلان برایجاد و انشاء این شرکت پر برکت بعموم اخوان دینی مجاناً خواهیم داد

بندهٔ خاکسار محمد ابن مرحمت پناه آقا میرزا محمد حسن شیخ الاسلام بهبهانی طاب ثراه در خدمت جناب مستطاب عالم یگانه و حکیم فرزانه آقای آقا میرزا مصطفی شیخ الاسلام بهبهان دام افضاله العالی در تهذیب و تصحیح کتب و رسائلی که جدیداً بطبع رسیده و میرسد منّت بر خود نهاده و بذل جدّ و جهد کرده و می کنند

مدیر کمپ

تاریخ ولادت

ولادت با سعادت شیخ اوحد الشیخ احمد بن زین الدین الاحسائی

اعلی الله تعالی مقامه در ماه رجب سنه ۱۱۶۶

ولادت باسعادت آیة الله فی العالم العالم الربّانی
مولانا حاج محمّد کریم خان الکرمانی اعلی الله تعالی
مقامه در شب پنجشنبه هجدهم ماه محرّم سنه ۱۲۲۵

ولادت باسعادت نواب آقازادهٔ بزرگوار آقای
حاج محمّد رحیم خان اعلی الله تعالی مقامه در شهر
شوال سنه ۱۲۴۱

ولادت باسعادت نواب مستطاب حضرت اجلّ
اکرم اعظم افخم مولانا حاج محمّد خان الکرمانی روحنافداه
در نوزدهم شهر محرم سنه ۱۲۶۳

ارتحال

رحلت شیخ اوحد الشیخ احمد بن زین الدّین الاحسائی
اعلی الله تعالی مقامه در یکشنبه بیست و یکم ذی قعده سنه ۱۲۴۱

مولفی

مدفن در مدینهٔ منوّره در بقیع پشت دیوار حرم مطهّر زنها و دان
برحمت مقابل بیت الاحزان

رحلت سیّد جلیل اوحد امجد السیّد کاظم بن سیّد قاسم
الرّشتی اعلی الله تعالی مقامه در سنه ۱۲۵۹ مدفن در کربلای
معلّی در رواق منوّر حضرت سیّد الشهداء علیه السّلام

رحلت حضرت عالم الکامل مولانا حاج محمّد کریم
خان الکرمانی اعلی الله تعالی مقامه روز دوشنبه
بیست و دوم شهر شعبان سنه ۱۲۸۸ مدفن در کربلای معلّی
در رواق مطهّر حضرت سیّد الشهداء علیه السّلام

رحلت آقازادهٔ بزرگوار الحاج محمّد رحیم خان اعلی الله
تعالی مقامه در شهر ذی حجة الحرام سنه ۱۳۰۷ مدفن در کربلای
معلّی در رواق مطهّر حضرت سیّد الشهداء علیه السّلام

مژده

کتاب شرح حالات سیّد جلیل اوحد امجد مولانا

السید کاظم بن سید قاسم الرشتی اعلی الله تعالی
مقامه عمّا قریب بطبع میرسد اطلاعاً عرض میشود
که هریک از اخوان بخواهند اجرت طبع آن را
بفرستند بنام نشان بطبع میرسد

رساله شریفه در حقیقت یاجوج و ماجوج در زیر طبع
است و عمّا قریب بیرون می آید

چون که نسخه های کتاب مبارک ارشاد العوام
خیلی کمیاب است و بسبب چهار مجلّد در یک
جلد بودنش بزرگ است لهذا شرکت سعیده را
خیال برین است که مجدداً آن کتاب مبارک را
بطبع برساند و هر چهار جلد کتاب توحید و
نبوت و امامت و رکن رابع آن را جدا جدا قرار
دهد که هر جلدی جداگانه مجلّد شود با قطعی کوچک و
وضعی خوش که هرکس را دست رس باشد

تمت الرسالة بتاريخ غرة شهر رجب المرجب سنه ۱۳۱۳

در بندر بمبئی بزیور طبع آراسته

گردید کتبه میرزا مهدی

شیرازی

در عصر سعید

حضرت سلطان

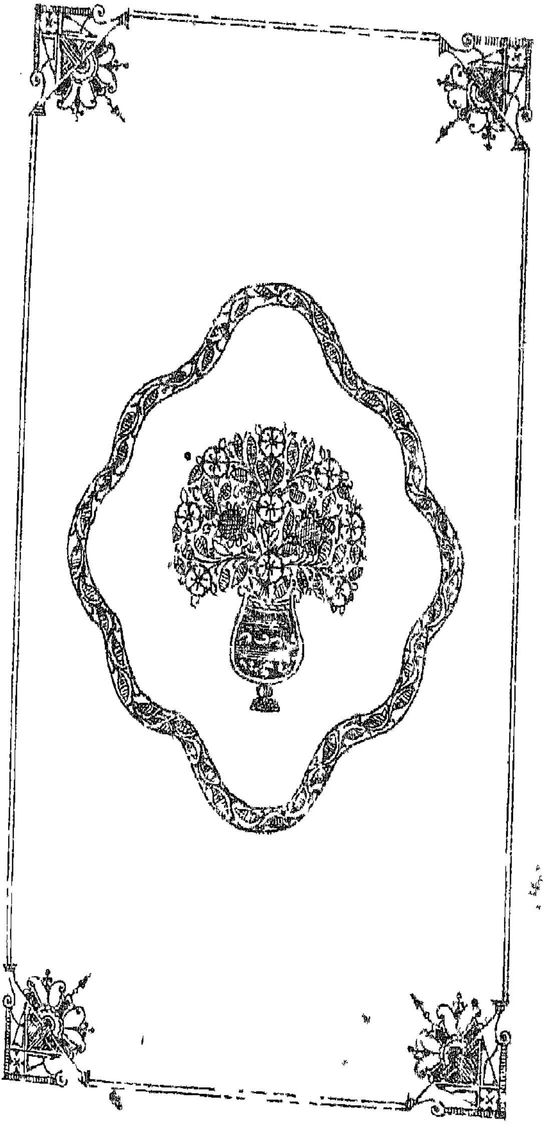
السلطان بن السلطان

بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن

الخاقان سلطان السلاطین

ناصرالدین شاه قاجار

خلد الله ملکه و سلطانه



DUE DATE